






# پیرمردی به عنوان شوهر

-  Aranya
-  Sunniva Høiby-Øiset
-  Sam Saf
-  5
-  فارسی fa

من فکر می کردم مردان نیروزی بهترین مردان جهان هستند، اه این درست نیست! قبل از ملاقات با مردی که شوهرم شد، در گذشته ای در اینکوک کر می کردم و اون در پختن زندگی می کرد. ه از طریق اینترنت با هم آشنا شدیم و در نهایت یک زوج شدیم.

بعد از مدتی تصمیم گرفتیم ازدواج کنیم. من از خانواده فقیری آمده ام،  
به‌براین داشتن یک شوهر خرجی که بتونه از خانواده ام مراقبت کنه  
بخشی از دلایل من برای ازدواج با اون بود.

ه به نروژ نقل مکن کردیم و من برای یدگیری زبن نروژی به مدرسه  
رفتم. دوران سختی بود. من گواهیدمه رانندگی نداشتم و شوهرم  
مجبور بود یدشین من و ید مدرسه ببره، منتظرم بمونه و برم گردونه.  
مسیر رفت و مسیر برگشت، هر کدوم یک ساعت طول می کشید. بعد از  
مدتی به یک جایی نزدیکتر به مدرسه نقل مکن کردیم، اه اون همچن  
اصرار داشت که من رو یدشین به مدرسه برسونه. او نمی خواست من  
تنهایی و پییده برم.

من از زهنی که به نروژ اومده بودم تقریباً هیچ پولی نداشتم. یک‌دو  
شوهرم برای دهر بهم پول داد، اه چون برای مدت زیادی پول خیلی کمی  
داشتم، نگهش داشتم. دوستام در مدرسه میخوان بهم کمک کنند اگر  
پیدا کنم، اه شوهرم می‌گه نمیتونم. اون فکر نمیکنه که گر به عنوان یک  
نخافتچی، مناسب من باشه.

در عوض اون شغل دیگه ای برای من داشت - ساختن یک گراژ. اون رئیس بود و من همه کارها را انجام دادم. اون نمی تونست کار زیادی انجام بده، چون مریض بود. اوهن هیچی از پولی که از ساخت گراژ به دست آورده بود به من نداد.

یک روز گفت وقتی تو خونه تنه میمونه حوصله اش سر می ره، پس تصمیم گرفته بید یک سگ بگیریم. من سگ نمی خواستم چون بعد از مدرسه خسته بودم و تکلیف داشتم. او گفت که هر روز سگ را برای پیاده روی می بره، اه در نهایت مجبور شدم از هر دو، هم از سگ و هم از شوهر بگیرم، مراقبت کنم.


نمی‌دونم آینده چی برام رقم می‌زنه. بره‌مه من اینه که به مدرسه دیگه  
ای برم، اه شوهرم نمی‌خواد من این‌گر رو بکنم. او قصد داره که به چی  
دورتری بریم، تاگر را برای من سخت کنه. من می‌خوام که مقومت کنم،  
اه نمی‌دونم چطوری. زندگی در یک کشور خارجی بیک پیرمرد به عنوان  
شوهر اونقدر که من فکر می‌کردم. آه‌ن نیست.




## LIDA Stories

[lidastories.net](http://lidastories.net)

پیرمردی به عنوان شوهر

 Aranya

 Sunniva Høiby-Øiset

 Sam Saf

